



دوماهنامه علمی- پژوهشی

د، ش ۷ (پیاپی ۴۲)، ویژه‌نامه زمستان ۱۳۹۶، صص ۳۶۵-۳۹۰

ساخت لایه‌ای قید و ترتیب آن در زبان فارسی

مزگان نیسانی^۱، والی رضایی^{*۲}

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۲. دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

پذیرش: ۹۵/۱۰/۲۵

دریافت: ۹۵/۷/۲۰

چکیده

در این جستار، رفتار قید در جملات ساده فارسی بر پایه اصل لایه‌ای بودن ساختار بند در دستور نقش‌وارجاع بررسی می‌شود. در دستور نقش‌وارجاع عناصر معنایی لایه‌ها را می‌سازند و عملگرهای آن عناصر نحوی‌اند که به توصیف لایه‌ها می‌پردازند. هر لایه عملگرهای خاص خود را دارد و ترتیبی میان عملگرهای هر لایه و لایه‌های مختلف حاکم است. در این نظریه قیدها عملگر محسوب نمی‌شوند؛ اما با عملگرها در تعامل‌اند؛ بنابراین، انتظار می‌رود که قیدها نیز متعلق به لایه‌های مختلف و ایفاکننده نقش‌های نحوی متفاوتی باشند. برخلاف تصور دستور سنتی، قیدها نه تنها از آزادی جایگاهی تام در جمله برخوردار نیستند؛ بلکه قائل شدن به تقسیم‌بندی دوگانه قید جمله و قید فعل، که برخی زبان‌شناسان مطرح کرده‌اند، کامل نیست و به شق سومی نیاز دارد. در نتیجه، مقوله قید در فارسی مشمول اصل لایه‌ای بند و شامل زیرطبقات قیدی بند، مرکز و هسته است.

کلیدواژه‌ها: دستور نقش‌وارجاع، ساختار لایه‌ای بند، عملگرها، ترتیب، قیدهای فارسی

۱. مقدمه

مقوله قید همواره نقش بسزایی در بیان افکار سخنگویان داشته است؛ اما آن‌طور که شایسته است، مطالعه نشده. تاکنون مطالعاتی در قالب رویکردهای متفاوت صورت‌گرا و نقش‌گرا در این زمینه انجام شده است که هر یک مزایا و معایب خود را دارد. برای هر یک از این دیدگاه‌ها می‌توان نوع محض و تعاملی نیز در نظر گرفت. فصل مشترک تمام نظریات صورت‌گرای

محض در مرکزیت قراردادن نحو برای تحلیل‌های زبانی است و معنا در آن نقشی ندارد. در نوع تعاملی، صورت‌گرایی ویژگی‌های نحوی و معنایی با یکدیگر در تعاملند. ازسوی دیگر، تأکید نقش‌گرایی، در نوع محض خود، بر معناست و ساخت را نادیده می‌گیرد. در نقش‌گرایی تعاملی به ساخت نحوی در کنار عوامل معنایی توجه می‌شود. آنچه در پژوهش‌های قیدی اهمیت می‌یابد، اتخاذ رویکردی است که بتواند هرچه بهتر ویژگی‌های این مقوله را بررسی کند. بنابراین، مطالعه کنونی رویکرد نظری دستور نقش‌وارجاع را برگزیده است.

در دستور نقش‌وارجاع ساختار بند از طریق قواعد ایکس تیره و یا حتی ساختار سازه‌ای بلافصل بازنمایی نمی‌شود؛ بلکه در قالب انگاره‌ای معنابنیاد نشان داده می‌شود. واحدهای اصلی نحوی این انگاره شامل هسته^۱، مرکز^۲ و بند^۳ است. هسته حاوی محمول^۴ است. هسته و موضوع‌های محمول مرکز را تشکیل می‌دهند. برای هرلایه نیز جایگاهی به نام حاشیه^۵ در نظر گرفته می‌شود که جایگاه توصیف‌گرهای افزوده‌ای^۶ و به‌گفته‌ای عناصر غیرموضوعی است. درنهایت، محمول موضوع‌ها و عناصر غیرموضوعی، بند را به وجود می‌آورند.

بخش مهمی از نظریه دستور نقش‌وارجاع درباره ساختار بند^۷ به عملگرها^۸ می‌پردازد. عملگرها دسته بسته‌ای از مقولات دستوری چون نمود، نفی و زمان‌اند که در فراقنی جداگانه‌ای متناظر با فراقنی سازه‌ای^۹ نشان داده می‌شوند. مشخصه مهم عملگرها این است که آن‌ها لایه‌های معین بند را توصیف می‌کنند. یکی از اصول اصلی در دستور نقش‌وارجاع این است که ترتیب واژه‌هایی که نمایانگر عملگرند نشان‌دهنده ترتیب گستره نسبی آن‌هاست؛ به عبارتی، چنانچه هسته را نقطه ارجاع در نظر بگیریم، واژه‌هایی که نشان‌دهنده عملگرهای هسته‌اند نسبت به آن واژه‌هایی که عملگرهای مرکز را نشان می‌دهند به هسته نزدیک‌ترند و آن‌دست از واژه‌هایی که متجلی عملگرهای بندند، خارج از عملگرهایی قرار می‌گیرند که مربوط به هسته و مرکزند. همچنین می‌توان برای عملگرهای هر سطح نیز نظمی قائل شد.

نظر مهمی که در این تحقیق داریم این است که قیده‌ها عملگر نیستند؛ اما با عملگرها در تعاملند؛ بنابراین، هنگامی که جمله حاوی چندین قید است، ساختار لایه‌ای بند آن‌ها را محدود می‌کند؛ به عبارت دیگر، قیدهایی که با عملگرهای بیرونی‌تر در ارتباط‌اند، بعد از قیدهایی تظاهر می‌یابند که مرتبط با عملگرهای درونی‌تر هستند (Van Valin, 2005: 19).

پژوهش حاضر می‌کوشیم تا با توجه به اصل لایه‌ای بودن ساختار بند^۱ و معنابندی بودن آن و نیز تعامل قیدها با عملگرها، ساختار لایه‌ای بندهای فارسی و رفتار قید را (در پاره‌ای از موارد عناصر با نقش قیدی) در جملات ساده تحلیل کنیم.

به‌منظور واقعی و طبیعی‌تر بودن داده‌ها سعی شده است تا آن‌ها از زبان واقعی رادیو تلویزیون و متون متعدد و متنوع، به‌لحاظ موضوعی، استخراج شوند تا تأثیر شم زبانی سخنگوی خاص و یا ژانر معینی بر داده‌ها تحمیل نشود. در مواردی نیز بر حسب نیاز از داده‌های آزمایشی استفاده می‌شود که درستی آن‌ها با تکیه بر شم زبانی حداقل ۱۰ سخنگوی بومی زبان فارسی محک زده می‌شود تا از دقت تحلیل اطمینان حاصل شود؛ بنابراین قضاوت درباره‌ی خوش‌ساختی داده‌های آزمایشی به شم زبانی افراد بومی زبان سپرده می‌شود. داده‌ها از هر دو منبع گفتاری و نوشتاری گونه‌ی معیار فارسی گرفته می‌شوند. داده‌های نوشتاری از منابعی چون کتب، مجلات، روزنامه‌ها، رمان‌ها آثار پژوهشگران و جز این‌ها جمع‌آوری می‌شوند و در گردآوری داده‌های گفتاری از برنامه‌های رادیو و تلویزیون، گفت‌وگوهای روزمره، سخنرانی‌ها و از این‌دست استفاده می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی که تاکنون در زمینه قید صورت گرفته است به‌طور کلی در دو دسته عمده مطالعات دستورنویسان داخلی و غیرداخلی جای می‌گیرد. افزون بر آن می‌توان برای انواع مطالعات انجام‌شده نیز رویکردهای سنتی و نوین قائل شد.

دستورنویسان سنتی داخلی اغلب پراکنده و به‌طور محدود به مسئله قید پرداخته‌اند و عموماً با دیدگاهی صوری-ذهنی به این مقوله نگریسته‌اند. نائل‌خانلری (۱۳۶۹: ۷۰) در تعریف قید آن را کلمه و یا عبارتی می‌داند که چگونگی انجام یافتن فعل را بیان می‌کند. شفایی (۱۳۶۳: ۳۳۷۰) قیدها را آن گروه از اعضای جمله می‌داند که برای تکمیل و توضیح عمل مندرج در فعل و به‌طور کلی برای تکمیل معنایی اعضای فعلی جمله به کار می‌روند؛ ولی فاقد خصوصیات اشیا هستند و عمل توضیحی و تکمیلی خود را انجام می‌دهند. صادقی و ارژنگ (۱۳۵۶: ۱۲۵) در تشخیص قید ملاک‌هایی ارائه کرده‌اند و معتقدند که قید یا گروه قیدی به

کلمه یا گروهی از کلمات اطلاق می‌شود که در جمله می‌آیند و توضیحی درباره فعل و یا کل جمله بیان می‌کنند. فرشیدورد را نیز می‌توان در جرگه دستورنویسان سنتی قرار داد. عمده فعالیت‌های پژوهشی وی، به‌ویژه پایان‌نامه‌اش (۱۳۴۲)، درباره مسئله قید بوده است. فرشیدورد (۱۳۴۸: ۱۵۶) قید را ازمنظر صوری، معنایی و کاربرد نحوی به دسته‌های متعددی تقسیم‌بندی کرده است.

به‌دنبال دستورنویسان سنتی برخی سعی کردند تا با رویکردی نوین به بحث قید بپردازند. باطنی (۱۳۷۳: ۱۷۲-۱۷۱) برای گروه‌های قیدی طبقه‌بندی ارائه داده است. او گروه‌های قیدی را به دو دسته بدون علامت صوری و با علامت صوری تقسیم‌بندی کرده است که به‌ترتیب دسته اول شامل طبقه بسته دستوری و طبقه باز واژگانی است. غلامعلی‌زاده (۱۳۷۴: ۴۸) نیز معتقد است، در کتب دستور، اصطلاح قید برای دلالت بر دو مفهوم به کار رفته است. به اعتقاد وی این اصطلاح در اکثر موارد دال بر مقوله واژگانی قید است. ازسوی دیگر، این اصطلاح می‌تواند نمایانگر نقشی نحوی باشد؛ به‌عبارتی، می‌تواند به گروه‌های حرف‌اضافه‌ای که نقش قید را ایفا می‌کنند نیز اطلاق شود.

مشکوة‌الدینی (۱۳۷۳: ۲۰۸) تعریفی معنایی از قید به دست می‌دهد و آن را رابطه دستوری سازه‌هایی می‌داند که به یکی از مفاهیم زمان، مکان، چگونگی، منظور، سبب، علت و از آن جمله اشاره می‌کنند. مشکوة‌الدینی (۱۳۸۴) نیز، با درنظرداشتن همین تعاریف در ذهن، به بیان مصادیق گوناگون قید می‌پردازد.

زندى مقدم (۱۳۷۷) در مقاله‌ای سعی کرده است تا با ارائه ملاک‌هایی معنایی به تمایز این سه مقوله از یکدیگر بپردازد؛ اما او در مقاله دیگری در سال ۱۳۸۸ بیشتر کوشیده است که قید را براساس ملاک‌های صوری تعریف کند، ولی با توجه به اینکه از نظر وی صرفاً نمی‌توان از ملاک‌های صوری استفاده کرد؛ بنابراین، به‌ناچار از ملاک‌های معنایی نیز در این باره بهره جسته است.

رحیمیان (۱۳۸۱) از دیگر دستورنویسان داخلی است که به مقوله قید ازمنظری نوین نگاه کرده است. او معتقد است در توصیف‌های دستوری باید سه جنبه اساسی صورت، نقش نحوی و نقش موضوعی (یا نقش معنایی) را برای هر مقوله موردبررسی در نظر داشت. نادیده‌گرفتن هریک از این سه جنبه به‌اعتقاد وی منجر به توصیفی ناقص از مقوله‌های

دستوری خواهد شد. از این روی، رحیمیان (۱۳۸۵) می‌نویسد که همگام با دگرگونی‌های پرشتاب زبان، مقوله‌های دستوری نیز باید بازنگری و از نو تحلیل شوند. از سوی دیگر، همو (۱۳۸۸) ضمن انتقاد به برخی توصیف‌های گذشته در باب گروه‌های قیدی، به ضرورت ایجاد تمایز میان سه جنبه توزیعی، نقشی و معنای در تحلیل مقوله‌های نحوی اشاره می‌کند. او معتقد است که تحلیل‌های موجود پیرامون گروه‌های قیدی توصیفی مبهم برای آن‌ها ارائه کرده‌اند و به نظر می‌رسد یکی از دلایل عمده برای این امر، به اعتقاد وی، کاربرد اصطلاح یکسان قید برای بیان مقوله و نقش قیدی و به دست دادن تعاریف ذهنی باشد. مطالعه دیگری از رحیمیان (۲۰۰۷) نیز حائز اهمیت است که در آن به تمایز میان متمم‌ها و ادات در زبان فارسی پرداخته است

بررسی راسخ مهند (۱۳۸۲) از دیگر مطالعاتی است که رویکردی نوین پیرامون قید به کار بسته است. او، ضمن پذیرش این مسأله که قید یکی از قدیم‌ترین اجزای کلام در تقسیم‌بندی کلمات است و ارائه تعاریف دستورنویسان از آن، تقسیم‌بندی جدیدی از این مقوله به دست می‌دهد. او این تقسیم‌بندی دوگانه را متأثر از دیدگاه متیوز^۱ (۱۹۸۱) ارائه می‌کند. به عبارتی، با اشاره به چهارچوب متیوز درباره عناصر حاشیه‌ای و غیرحاشیه‌ای درون جمله، به دو نوع قید فعل و قید جمله در زبان فارسی قائل است. او با بهره‌گیری از این الگو برای تمایز قید فعل و قید جمله در فارسی ملاک‌هایی معنایی و نحوی معرفی کرده است. به اعتقاد وی قیدهای حاشیه‌ای منجر به تمایز بزرگ معنا نمی‌شوند. او آن‌ها را قید جمله می‌نامد. این در حالی است که قیدهای غیرحاشیه‌ای تمایز محسوسی در معنا ایجاد می‌کنند. ایشان این دسته از قیدها را قید فعل می‌شمرد. از دیدگاه وی بین «خواندن» و «کلمه به کلمه خواندن» تمایز معنایی وجود دارد و به عبارتی، این دو بر دو نوع عمل متفاوت دلالت دارند؛ اما «دیروز رفتن» و «رفتن» را نمی‌توان دو نوع عمل «رفتن» جداگانه تصور کرد؛ البته باید به این نکته اشاره شود که در بحث قید همیشه بین قید حالت و قیدهایی مثل زمان و مکان تمایز قائل شده‌اند. بنابراین، اگر قرار است تمایز نوع عمل ارائه شود، بهتر آن است برای هر دو از یک نوع و ترجیحاً یک عمل استفاده شود و از این رو، مقایسه «تند خواندن» و «کلمه به کلمه خواندن» با یکدیگر معنادارتر است. باید گفت راسخ‌مهند کوشیده است تا طبقه‌بندی‌ای نو از قیدها ارائه دهد و بیش از دیگران توجه نگارندگان این مقاله را به خود جلب کرده است؛

باین‌حال، نگارندگان می‌کوشند تا تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای از قیده‌ها به دست دهند که از این‌نظر با پژوهش راسخ مهند متفاوت است.

جعفری (۱۳۸۸) نیز از جمله افرادی است که به بررسی افزوده‌ها در زبان فارسی با دیدگاهی نو پرداخته است. او افزوده را یکی از عناصر ساختمانی بند می‌داند که می‌تواند به صورت عبارت حرف اضافه‌ای، گروه اسمی، قید و همچنین بندهای ساده ظاهر شود. جعفری معتقد است که نظریات صرفاً معنایی نمی‌توانند تمام عملکردهای افزوده‌ها را توجیه کنند. از طرف دیگر، نظریات صورت‌گرای محض نیز از تحلیل رفتار قیده‌ها عاجزند. به عبارتی، به اعتقاد وی نظریات صورت‌گرای تعاملی چون ارنست^{۱۱} (۲۰۰۲) بهتر می‌توانند از پس تبیین افزوده‌ها برآیند.

غریبی (۱۳۸۸) نیز مطالعه خود را به رفتار نحوی واژه «هنوز» محدود کرده است. او معتقد است که «هنوز» علی‌رغم آنکه تاکنون آن را قید زمان پنداشته‌اند، بر زمان دلالت ندارد؛ زیرا از دیدگاه وی، نخست، می‌توان «هنوز» را در تمامی زمان‌ها اعم از گذشته، حال و آینده به کار برد و دوم آنکه در نمود گذشته نقلی و گذشته دور در صورت‌های مثبت، کاربرد این قید نادرست است و تنها صورت‌های منفی کاربرد آن صحیح است. ایشان ضمن رد زمانی بودن این قید با ذکر دلایلی این قید را از نوع نمودی می‌پندارد.

اشاره به مطالعه منصور (۱۳۹۳) درباره جایگاه بی‌نشان قید حالت در زبان فارسی نیز در اینجا لازم به نظر می‌رسد. ایشان به منظور ارزیابی جایگاه بی‌نشان قید روش پرسش‌نامه‌ای را پیش گرفته‌اند که در آن پرسش‌نامه‌هایی تهیه کرده‌اند که حاوی جملات نامرتب زبانی و البته قید حالت است که عناصر سازنده آن‌ها به‌طور تصادفی کنار هم قرار گرفته‌اند و آن‌ها را در اختیار گویشوران قرار داده‌اند تا درباره خوش‌ساختی آن‌ها قضاوت کنند. او با بررسی پرسش‌نامه‌ها به این نتیجه رسیده است که قیده‌های انتخابی به‌طور معناداری در جایگاه‌های معین به کار رفته‌اند که همان جایگاه بی‌نشان قید است که از نظر ایشان به ویژگی‌های نحوی معنای بافت زبانی و قید موردنظر وابسته است. ایشان تحلیل آماری را در تعیین جایگاه قید مؤثر دانسته‌اند و معتقدند که نباید سلیقه شخصی گویشوران را در تعیین جایگاه قید دخیل دانست.

باید گفت نگارندگان مطالعه حاضر با این نظر که می‌توان از پرسش‌نامه برای تعیین جایگاه قیدها بهره برد هم‌نظرند؛ اما با این عقیده، که فقط آمار محور تعیین جایگاه قیدهاست، مخالفاند و بر این باورند که آمار می‌تواند به‌عنوان ابزاری تکمیلی برای کمک به تعیین ترتیب قیدها، به‌ویژه در مواردی که شم زبانی در تعیین جایگاه قیدها و قضاوت خوش‌ساختی جملات ما را به جایی پیش نبرد، استفاده شود. به‌عبارتی، تلاش نگارندگان این است که اولویت را به پایه‌ها و مفاهیم نظری بدهند و به پشتوانه آن و نیز داده‌های واقعی زبانی جایگاه قیدها را پیش‌بینی کنند. البته در کارآمدی روش آماری به‌صورت تکمیلی و استفاده از آن برای تأیید ملاحظات نظری شکی نیست.

باید خاطر نشان کرد که رجوع به مطالعه کریمی (2005) در زمینه قلب نحوی^{۱۲} در زبان فارسی مثرثمر و هم‌سو با اهداف مطالعه حاضر است؛ زیرا تلاش برای تعیین جایگاه‌های پایه‌ای برای قیدها آن هم در زبانی چون فارسی که ترتیب‌آزاد است، لزوماً نیازمند بررسی امکانات جایگاهی در این زبان است که مطالعه وی آن‌ها را به‌خوبی در بر می‌گیرد. ایشان در بررسی ترتیب کلمات عوامل معنایی و کلامی را در تعامل با ویژگی‌های نحوی با هم در نظر می‌گیرد و به پدیده‌های مختلف نحوی از جمله گروه‌های قیدی از نظر ترتیب توجه می‌کند. همچنین مطالعه وی، با داشتن دیدگاهی رده‌شناختی، قلب نحوی را در زبان‌های مختلفی چون آلمانی، ژاپنی، روسی، هلندی، کره‌ای و هندی که علی‌رغم ریشه خانوادگی متفاوت، همگی ترتیب‌آزاد هستند، بررسی می‌کند و به این نتیجه کلی می‌رسد که قلب نحوی قاعده‌ای اختیاری نیست و با مطالعه روابط گسترده‌ای معنایی، باید در نسبی‌بودن پدیده حرکت در زبان‌ها از نظر رده‌شناختی تردید کرد.

درنهایت، در زبان فارسی مطالعات بسیاری تاکنون در زمینه قید انجام شده است؛ اما توضیح درباره آن‌ها به‌همین‌اندازه کافی‌ست و در ادامه برخی از مطالعات دست‌نویسان غیرداخلی در این حوزه مرور می‌شود.

پژوهش‌های انجام‌شده دست‌نویسان غیرداخلی را می‌توان در دو گروه جای داد. دسته‌ای از مطالعات بر قیدهای فارسی و دسته مطالعاتی دیگر بر قیدهای زبان انگلیسی و یا سایر زبان‌ها انجام شده است.

پلاتس و رنکینگ^{۱۳} (1911)، فیلات^{۱۴} (1919)، لمبتون^{۱۵} (1974)، روبین‌چیک^{۱۶} (1971)، فوربس^{۱۷} (1876)، بویل^{۱۸} (1966) از جمله پژوهشگران غیرداخلی‌اند که دربارهٔ دستور زبان فارسی پژوهش کرده‌اند. ویژگی مشترک همهٔ این پژوهش‌ها این است که نقش قیدی تنها با مقولهٔ قید ایفا نمی‌شود و مقولات دیگری چون اسامی، صفات و غیره نیز می‌توانند نقش قیدی داشته باشند.

پژوهش‌ها دربارهٔ قید ازسوی دستورنویسان غیرداخلی بر سایر زبان‌ها به‌ویژه زبان انگلیسی متعدد است و در آن‌ها تنوعی از رویکردهای صورت‌گرا، نقش‌گرا و نوع تعاملی به چشم می‌خورد.

تاجایی که نگارندگان مطلع‌اند تاکنون مطالعه‌ای به‌طورویژه به بحث قیدها در زبان‌های فارسی و انگلیسی در چهارچوب این دستور نپرداخته است. ازاین‌رو، این حوزه نیازمند ارائهٔ چهارچوبی کارآمد است تا از عهدهٔ توصیف و تبیین هرچه بهتر قید برآید و بتواند در جهت تکمیل نظریات پیشین گام بردارد.

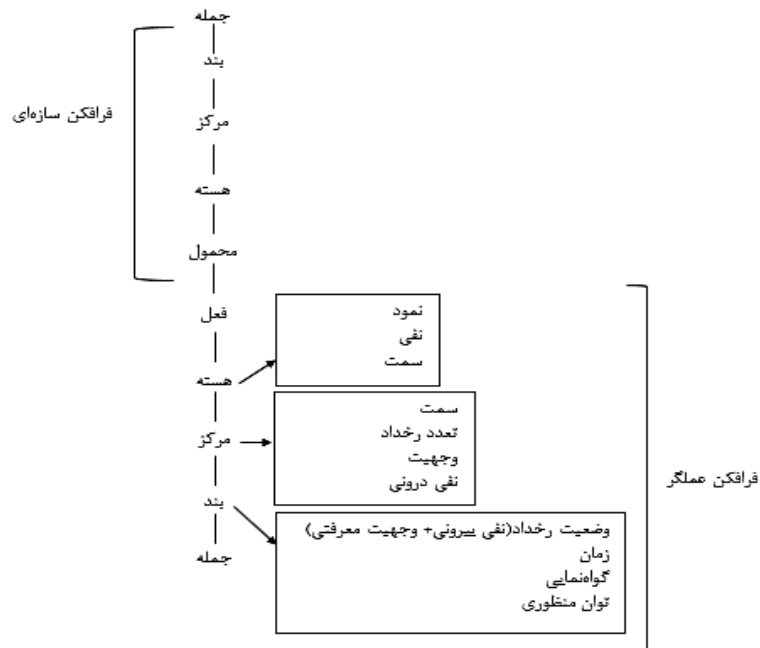
۳. مبانی نظری

دستور نقش‌وارجاع در میان نظریات نقش‌گرا از نوع تعاملی به شمار می‌آید. این نظریه به تعامل میان نحو، معناشناسی و کاربردشناسی در نظام‌های دستوری می‌پردازد (Van Valin, 2005: 3). ویژگی اصلی این نظریه تک‌سطحی بودن آن است؛ یعنی برخلاف رویکردهای تحلیلی چندسطحی که صورت‌رو ساختی را مشتق از سطح زیرساختی می‌دانند، در این نظریه هیچ صورت انتزاعی در نظر گرفته نمی‌شود. به عبارتی، هر آنچه هست صورت‌رو ساختی است که با عواملی معنایی و کاربرد شناختی هم‌بسته است. این امر سبب شده است که امکان تبیین زبان‌ها با ترتیب آزاد فراهم آید. به‌خاطر همین ویژگی است که دستور نقش‌وارجاع در مطالعهٔ مسائل زبانی ازجمله بررسی قید مناسب‌تر به نظر می‌رسد و می‌تواند تحلیل‌های تازه‌ای را در این زمینه ارائه دهد.

در دستور نقش‌وارجاع، ساختار غیررابطه‌ای^{۱۹} یا سلسله‌مراتبی دربارهٔ بند را ساختار لایه‌ای بند می‌نامند. در واقع، برای هر بند سه لایهٔ هسته، مرکز و بند در نظر گرفته می‌شود.

شایان ذکر است که بازنمون ساختار لایه‌ای بند در این نظریه، فرافکن سازه‌ای نامیده می‌شود.

عملگرها در هر سه سطح بند، مرکز و هسته لحاظ می‌شوند. عملگرهای هسته، توصیف‌کننده کنش و رخداد محمول‌اند. عملگرهایی که مرکز را توصیف می‌کنند به رابطه میان موضوع‌های مرکز و کنش می‌پردازند. در نهایت، عملگرهای بند توصیف‌کننده کل بندند. نمود، نفی و عناصر سمت^{۲۱} به ترتیب عملگرهای هسته‌اند. عناصر سمت، کمیت رخداد،^{۲۱} وجهیت^{۲۲} و نفی درونی، عناصر نقشی در سطح مرکزند. نهایتاً وضعیت رخداد^{۲۳}، زمان، گواه‌نمایی^{۲۴} و توان غیربیانی^{۲۵} عملگرهای سطح مرکز به حساب می‌آیند. بنابر ون‌ولین (2005: 12) می‌توان عملگرهای هر سطح را به شکل زیر ترسیم کرد:



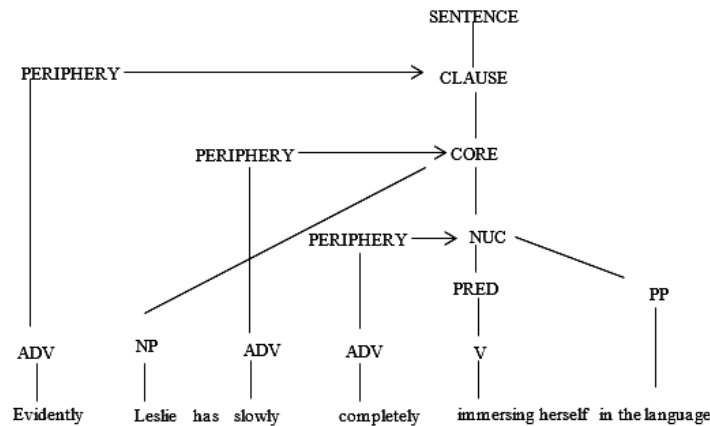
نمودار ۱ فراقکن سازه‌ای و فراقکن عملگرها

Figure1 Constituent projection and operator projection

با توجه به اصل ترتیب و مسئله تعامل قیدها با عملگرها که در مقدمه عنوان شد، سه زیرطبقه قیدی در این دستور لحاظ می‌شود. در واقع، در دستور نقش‌وارجاع دو نوع از عناصر، غیرموضوعی و یا ادات در نظر گرفته شده است: ادات گروهی همچون گروه‌های حرف اضافه‌ای و ادات غیرگروهی مانند قیدها.

ادات گروهی گروه‌های حرف اضافه‌ای‌اند که مشخصه‌های مکانی و یا زمانی وضعیت مرکز را بیان می‌کنند؛ بنابراین حاشیه‌ای که حاوی آن‌هاست سطح مرکز را توصیف می‌کنند. قیدها درحقیقت تمام سه سطح بند را ممکن است توصیف کنند. قیدهای نمودی چون «کاملاً» هسته را توصیف می‌کنند. قیدهای سرعت^{۲۶} مثل «به‌سرعت»، «آهسته» و قیدهای رفتار همچون «به‌دقت»، توصیف‌کننده مرکزند. سرانجام، قیدهای احتمال مانند «احتمالاً» و قیدهای گواه‌نما مانند «ظاهراً» بند را توصیف می‌کنند (Ibid: 19).

در اینجا، مثال ون‌ولین (2005) آورده شده است که در آن ساختار لایه‌ای بند به‌همراه قیدهای آن به تصویر در آمده است:



نمودار ۲ ساختار لایه‌ای قیدها به نظر ون‌ولین (2005: 20-22)

Figure2 The layered structure of the clause

اینکه قید کدامیک از لایه‌های بند را مقید می‌کند، به محتوای معنایی آن لایه بستگی دارد. لایه هسته شامل محمول است و شرکت‌کنندگان رخداد (موضوع‌ها) در این لایه بازنمایی نمی‌شوند. بنابراین قیدهایی هسته به خود رخداد، پیشرفت و تداوم عمل اشاره دارند و در این امر موضوع‌ها دخیل نیستند. محمول به‌همراه شرکت‌کنندگان کلامی در لایه مرکز است و بنابراین قیدهایی این لایه، شرکت‌کنندگان را نیز در بر می‌گیرد. در بیرونی‌ترین لایه یعنی بند، تمامی عناصر از جمله عناصر حاشیه‌ای حضور دارند و در نتیجه قیدهایی که این لایه را توصیف می‌کنند بیانگر رابطه گوینده با جمله و عناصر آن‌اند. قیدهایی که کل رویداد را ارزیابی می‌کنند و یا گواه آن‌اند، با سطح بند در ارتباط‌اند.

باید گفت که دستور نقش‌وارجاع با داشتن دیدگاه تعاملی خود به سه حوزه نحو و معنا و کاربردشناسی توانسته است جایگاه خود را در مطالعات نحوی در میان دستورنویسان داخلی و غیر داخلی باز کند و باتوجه به کفایت روان‌شناختی آن برای تحلیل زبان‌ها از خانواده‌های زبانی مختلف به کار بسته شود. در زبان فارسی، سیر مطالعات در چهارچوب این نظریه با مطالعه رضایی (۲۰۰۳) بر جملات ساده فارسی آغاز شد و به دنبال آن پژوهشگران مختلفی آن را در تحلیل‌های زبانی خود نه‌تنها برای زبان فارسی (از جمله نیسانی، ۱۳۸۹)، بلکه برای زبان‌های کردی (دانش‌پژوه و کریمی‌دوستان، ۱۳۹۵) و حتی آذری (نبی‌فر، ۱۳۹۵) به کار بستند که این امر حاکی از کارآمدی این نظریه در بررسی‌های دستوری است. در بخش بعد با استفاده از داده‌های فارسی، ساختار لایه‌ای پیشنهاد شده در این نظریه برای قیده‌ها بررسی می‌شود و اصل ترتیب برای آن‌ها محک زده می‌شود.

۴. تحلیل داده‌ها

برای نشان‌دادن تعلق قیده‌های مختلف به سطوح متفاوت در دستور نقش‌وارجاع و بررسی اصل ساختار لایه‌ای بند سعی می‌شود تا روش‌ها و شواهدی ارائه شود. جایگاه قید می‌تواند بر تعبیر آن تأثیر گذارد و بنابراین توجه به مکان و به‌تبع آن خوانش معنایی قید می‌تواند ما را در تشخیص نوع آن یاری رساند. همچنین محدودیت‌های ترتیب بیان‌شده در دستور نقش‌وارجاع معیاری تمایزدهنده در شناسایی انواع قیده‌هاست. سرانجام، مؤلفه‌های

منحصربه‌فرد برخی از قیدها در مقایسه با دیگر ویژگی‌ها همچون نمود قیدهای هسته و یا ابهام خوانشی برخی از قیدهای مرکز در تعیین نوع قید می‌تواند کمک‌کننده باشد.

۴-۱. جایگاه قید و تمایزات معنایی

برای نشان‌دادن تأثیر جایگاه قید بر خوانش معنایی آن دو جمله ۱ و ۲ و خوانش‌های الف و ب را براساس منصوری (۱۳۸۴) در نظر می‌گیریم.

۱. علی گربه را آرام آرام رقصاند.

۲. علی آرام آرام گربه را رقصاند.

الف) شیوه‌ای که علی گربه را رقصاند آرام آرام بود.

ب) این واقعیت که علی گربه را رقصاند آرام آرام اتفاق افتاد.

اکثر سخنوران تعبیر الف را برای جمله ۱ و تعبیر ب را برای جمله ۲ در نظر می‌گیرند. در جمله ۱ علی شیوه به‌رقص‌درآوردن گربه را توصیف کرده است؛ بنابراین با موضوع‌ها و رخداد در ارتباط است. اما در جمله ۲ قید ارزیابی گوینده و نه فاعل (او) را از کل رخداد بیان می‌کند. در نتیجه «آرام آرام» به کل بند بر می‌گردد.

جکنداف^{۲۷} (1972) معتقد است که حضور قید رفتار، منجر به ابهام در تعبیر جمله می‌شود که نوع و میزان ابهام بستگی به جایگاه آن قید در جمله دارد. ملاحظه می‌شود که هر دو خوانش الف و ب می‌تواند برای جمله ۱ به کار رود و انتخاب میان آن دو کمی دشوار است و این ابهام ناشی از مکان قید است. جکنداف این ابهام را حاصل جایگاه اتصال قید در ساخت نحوی می‌داند. او معتقد است در جمله‌ای چون ۱ قید به گروه فعلی (VP) متصل می‌شود، ولی در جمله‌ای مثل ۲ به کل بند اتصال می‌یابد. باتوجه‌به اینکه در دستور نقش‌ارجاع مقوله‌ای به نام گروه فعلی به‌لحاظ معنایی وجود ندارد و تنها با ویژگی‌های هم‌نشینی و جان‌نشینی عناصر توجیه می‌شود (Van Valin, 2001) و به‌نوعی نیز حاصل تحمیل ساخت اطلاعی بر سازه‌ای است (Idem, 2005: 80-81)؛ بنابراین ابهام موجود در جمله ۱ در این نظریه از طریق امکان اتصال قید به دو لایه مرکز و بند توضیح داده می‌شود که به‌ترتیب خوانش‌های الف و ب در نتیجه آن به دست می‌آید.

در نتیجه، جایگاه قید در جمله می‌تواند تمایز معنایی به وجود بیاورد؛ به عبارتی، قیدهای بند، که بیانگر ارزیابی گوینده‌اند، در فاصله دورتری از قیدهای مرکز قرار می‌گیرند که فاقد این ارزیابی‌اند و در عوض، ابهام خوانشی قیدهای مرکز، در قیدهای بند مشاهده نمی‌شود؛ اما باید دو نکته در اینجا ذکر شود: اول اینکه الزاماً پیشین‌تر بودن قید به معنای تعلق آن قید به لایه بند نیست و سهم عواملی چون مبتداسازی^{۲۸} را نیز باید لحاظ کرد؛ بدان معنا که فرضاً ممکن است تشخیص داده شود که یک قید مربوط به لایه هسته است و سپس به آغاز جمله پیشایند شود؛ اما این امر لزوماً موجب نمی‌شود که نوع آن به قید بند تغییر یابد. مسئله دوم اینکه ابهام خوانشی را نباید برای تمامی قیدهای رفتار انتظار داشت. در ادامه، شاهی دیگر برای ساختار لایه‌ای قیدها، یعنی ترتیب، بررسی می‌شود.

۴-۲. ترتیب قیدها

از دیگر شواهد برای نشان‌دادن ارتباط قید با سطوح مختلف حضور چندین قید در جمله و محدودیت حاکم در ترتیب آن‌هاست؛ به عبارتی همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، اگر چندین قید مختلف در یک جمله با هم بیایند، آن‌دسته از قیدهایی که مرتبط به عملگرهای لایه‌های خارجی‌ترند، خارج از قیدهایی قرار می‌گیرند که با عملگرهای درونی در ارتباط‌اند (Van Valin, 2005: 10). در ادامه مثال‌هایی از زبان فارسی ارائه می‌شود که به لحاظ ترتیب نشان‌دهنده تقدم قید جمله به قید هسته، قید جمله به قید مرکز و قید مرکز به قید هسته است که نهایتاً بر ترتیب «قید جمله < قید مرکز < قید هسته» صحه می‌گذارند؛ اما پیش از آن جمله‌ای حاوی تنها یک قید را در نظر می‌گیریم:

۳. نهر آب مستقیماً از این تالار می‌گذرد (شبکه تلویزیونی فارس، توصیف باغ ارم).

در جمله ۳ قید «مستقیماً» می‌تواند در ابتدای جمله، پیش و پس از فاعل و حتی پس از محمول جمله قرار گیرد و جملات خوش‌ساختی را به دست دهد؛ بنابراین یک قید منفرد با آزادی مکان همراه است. حال به جمله‌های ردیف ۴ توجه می‌کنیم:

۴. الف) انگار همه مسائل مملکت کاملاً حل شده و فقط حاشیه‌های فوتبال باقی مانده (روزنامه همشهری، ۱۳۹۶/۰۵/۱۷).

ب) انگار کاملاً همه مسائل مملکت حل شده و فقط حاشیه‌های فوتبال باقی مانده.
 ج) انگار همه مسائل مملکت حل شده کاملاً و فقط حاشیه‌های فوتبال باقی مانده.
 د) کاملاً همه مسائل مملکت انگار حل شده و فقط حاشیه‌های فوتبال باقی مانده.
 ه) کاملاً انگار همه مسائل مملکت حل شده و فقط حاشیه‌های فوتبال باقی مانده.
 ی) کاملاً همه مسائل مملکت حل شده انگار و فقط حاشیه‌های فوتبال باقی مانده.
 دو جمله اول در ۴ جملات خوش‌ساخت فارسی محسوب می‌شوند که در آن‌ها قید «انگار» در مکانی دورتر در مقایسه با قید «کاملاً» نسبت به هسته فعلی قرار گرفته است. اما در سه جمله انتهایی این آرایش به هم خورده است و قید «کاملاً» پیش از قید «انگار» قرار گرفته است و این امر موجب بدساختی جملات گشته است.

این محدودیت در ترتیب را می‌توان ناشی از تعلق قیدهایی چون «انگار» به لایه‌ای بیرونی‌تر نسبت به قیدهایی همچون «کاملاً» دانست که متعلق به لایه‌ای درونی‌تراند. به لحاظ معنایی «انگار» یک قید گواه‌نمایی است که بینش‌گوینده را نسبت به منبع خبر و کسب اطلاع موجود در کل بند منعکس می‌کند. این در حالی است که قیدهایی چون «کاملاً» در ارتباط با خود محمول «حل‌شدن»‌اند. بنابراین، رفتار نحوی قید به لحاظ ترتیب در جمله به معنای قید وابسته است. در نتیجه جملات ۴ حاکی از تقدم قید جمله به قید هسته‌اند.
 حال برای بررسی وضعیت قیده‌های بند/ جمله نسبت به قیده‌های مرکز، مثال‌های ردیف ۵ آورده شده‌اند.

۵. الف) مهاجم دورتموند احتمالاً در تابستان دوباره به آث‌میلان منتقل می‌شود (پایگاه خبرگزاری نسیم، ۹۳/۱۱/۲۱).

ب) مهاجم دورتموند احتمالاً دوباره در تابستان به آث‌میلان منتقل می‌شود.
 ج) مهاجم دورتموند احتمالاً در تابستان دوباره به آث‌میلان منتقل می‌شود.
 د) مهاجم دورتموند احتمالاً در تابستان به آث‌میلان دوباره منتقل می‌شود.
 ه) مهاجم دورتموند دوباره در تابستان احتمالاً به آث‌میلان منتقل می‌شود.
 ی) دوباره مهاجم دورتموند احتمالاً در تابستان به آث‌میلان منتقل می‌شود.
 در دو جمله نخست «احتمالاً» خارج‌تر از «دوباره» قرار گرفته است و جملات خوش‌ساختی به وجود آمده‌اند؛ اما با برعکس‌شدن آرایش جملات از میزان خوش‌ساختی‌شان

کاسته شده است. در این مثال‌ها نیز به نظرمی‌رسد عوامل معنایی با این محدودیت در ترتیب سازگار باشد. بدان‌معنا که قیدهای وجهیت معرفتی چون «احتمالاً» که بیانگر ارزیابی گوینده از جمله هستند، دامنه و گستره وسیع‌تری نسبت به قیدهای کمیت رخداد همچون «دوباره» دارند. وضعیت باهم‌آیی دو قید نمود و رفتار، در نمونه‌های ۶ به چشم می‌خورند:

۶. الف) افراد مبتلا به تریکوتیلومانیا اجباراً موهایشان را مکرراً دور انگشتانشان می‌پیچند (روزنامه همشهری، ۹۳/۱۰/۱۲).

ب) افراد مبتلا به تریکوتیلومانیا اجباراً مکرراً موهایشان را دور انگشتانشان می‌پیچند.
 ج) افراد مبتلا به تریکوتیلومانیا اجباراً موهایشان را دور انگشتانشان مکرراً می‌پیچند.
 د) ؟ افراد مبتلا به تریکوتیلومانیا مکرراً موهایشان اجباراً را دور انگشتانشان می‌پیچند.
 ه) ؟ مکرراً افراد مبتلا به تریکوتیلومانیا اجباراً موهایشان را دور انگشتانشان می‌پیچند.
 نمونه‌های فوق نشانگر سبک روزنامه‌ای و خبری است که در باهم‌آیی قید وجهیت (اجبار) چون «اجباراً» و قید نمود ناقص (استمرار)، «مکرراً»، باز نیز محدودیت توالی قیدها حاکم است و این مسئله نشانگر آن است که هر قید لایه خاصی از جمله را توصیف می‌کند.
 به نظر می‌رسد در زبان فارسی قیدهای نمودی چون «کاملاً» در داخلی‌ترین لایه یعنی هسته عمل می‌کنند و قیدهای مرتبط با عملگرهای مرکز، مانند «اجباراً»، لایه مرکز را توصیف می‌کنند و درنهایت، قیدهای ارزیابی گوینده همچون «انگار» متعلق به بیرونی‌ترین سطح یعنی بند هستند و این امر با طبقه‌بندی دستور نقش‌وارجاع سازگار است. حال به وضعیت این سه نوع قید به‌طور همزمان در جمله ۷ اشاره می‌کنیم:

۷. الف) متأسفانه باید دوباره تمامی مراحل ویزا را از نو کامل تکرار کنی.
 ب) ؟ متأسفانه باید کامل تمامی مراحل ویزا را از نو دوباره تکرار کنی.
 ج) ؟ دوباره باید متأسفانه تمامی مراحل ویزا را از نو کامل تکرار کنی.
 د) ؟؟ کامل باید دوباره تمامی مراحل ویزا را از نو متأسفانه تکرار کنی.
 چنانچه توالی «متأسفانه(قیدارزیابی^{۲۹}) < دوباره(قید تعدد رخداد) < کامل(قید نمودی)» و یا به عبارتی «قید بند < قید مرکز < قید هسته» حفظ شود، جمله خوش‌ساخت خواهد بود و به همان میزان که از این توالی تخطی شود از میزان خوش‌ساختی آن نیز کاسته می‌شود. آنچه تاکنون بیان شد، می‌توان با نمودار ۳ نیز نشان داد:

۹. انگار مذاکرات هسته‌ای با وجود اختلاف نظرات دوباره کاملاً به جریان افتاده است (روزنامه اطلاعات، ۹۴/۰۲/۱۰).

مثال ۸ نشان‌دهنده توالی «قید وجهیت معرفتی < قید وجهیت (اجبار) < قید نفی» در سطح هسته است. مثال ۹ در بردارنده ترتیب «قید گواه‌نمایی < قید کمیت رخداد < قید نمود» است.

۳-۴. حساسیت نمودی قیده‌های هسته

نمود یکی از عملگرهایی است که در نظریه نقش‌وارجاع برای هسته در نظر گرفته می‌شود که به شیوه رخداد محمول درون هسته اشاره می‌کند. چنانچه بتوان نشان داد قید معینی به نمود محمول (اغلب فعل) حساس است، آن‌گاه می‌توان ادعا کرد آن قید خاص به لایه هسته تعلق دارد و این را می‌توان به‌عنوان شاهد دیگری در حمایت از ادعای این پژوهش ارائه کرد. مسئله حساسیت قیده‌های هسته به نمود نحوی فعل است. قیده‌هایی چون «بالاخره» در زبان فارسی دال بر رخدادی هستند که دارای پایان و نتیجه است و از سوی دیگر قیده‌هایی چون «مدام»، «مداوم» دلالت بر پیوستگی رخداد دارند. برای روشن‌تر شدن این امر در زیر مثال‌هایی آورده شده است:

۱۰. الف) بالاخره پرسپولیس از طلسم رها شد (پایگاه خبری تحلیلی تیک، ۹۴/۰۲/۱۲).

ب) ؟ بالاخره پرسپولیس از طلسم داشت رها می‌شد.

۱۱. الف) دست و پایم مدام خواب می‌روند (مکالمات روزمره).

ب) ؟ دست و پایم مدام خواب رفت.

جملات فوق نشان‌دهنده آن است که قید «بالاخره» با نمود تام (غیراستمراری) سازگار است و با نمود ناقص (استمراری) سازگاری ندارد. این در حالی است که قید «مدام» با نمود استمراری سازگار و با نمود غیراستمراری ناسازگار است؛ اما آنچه اهمیت دارد این است که هر دو نوع قید نسبت به نمود، که عملگر سطح هسته محسوب می‌شود، از خود حساسیت نشان می‌دهند و بنابراین به نظر می‌رسد از این روی آن‌ها را متعلق به سطح هسته بدانیم که با دسترسی به اطلاعات آن خود را هماهنگ می‌سازند. در این راستا می‌توان حساسیت قیده‌های بند مانند قیده‌های زمان و یا قیده‌های مرتبط با عملگرهای مرکز چون قیده‌های وجهیت (اجبار) را نسبت به نمود سنجید. در ۱۲ و ۱۳ نمونه‌هایی ذکر شده است:

۱۲. الف) امروز غذا قورمه‌سبزی دارم می‌پزم (مکالمات روزمره).

ب) امروز غذا قورمه‌سبزی پختم.

۱۳. الف) درجه حرارت‌های خیلی سرد لزوماً مخمر را نمی‌کشد. (روزنامه آرمان،

۹۴/۰۲/۰۵).

ب) درجه حرارت‌های خیلی سرد لزوماً مخمر را نکشته است.

جملات ۱۲ و ۱۳ بیانگر آن‌اند که قیدهایی که به نظر می‌رسند متعلق به لایهٔ بند و مرکز باشند، نسبت به نمود حساسیت چندانی ندارند و شاید بتوان در بیان علت این امر گفت آن‌ها به اطلاعات سطح هسته دسترسی ندارند و در نتیجه فاقد مشخصهٔ نمودی قیده‌های هسته‌اند و این می‌تواند آزمونی برای تشخیص این دسته از قیدها از بقیه باشد.

باید گفت که تنها قیده‌های هسته نیستند که دارای ویژگی‌های منحصربه‌فردند و برخی قیده‌های مرکز با دارا بودن ابهام خوانشی، قابل‌تشخیص از سایر قیدها هستند که در ادامه به آن بیش‌تر توجه می‌کنیم.

۴-۴. ابهام خوانشی قیده‌های مرکز

امکان وجود چند خوانش برای برخی قیده‌های سطح مرکز از دیگر شواهدی است که می‌تواند در شناسایی قیدها و تعلقشان به سطوح مختلف هسته، مرکز، بند به ما یاری رساند و بنابراین بر لایه‌ای بودن ساختار بند از منظر دستور نقش‌وارجاع صحه گذارد. جملات ۱۴ و ۱۵ را در نظر بگیریم:

۱۴. آرام زیپ کیفش را کشید.

۱۵. زمین کاملاً خیس شد.

با مقایسهٔ دو جملهٔ ۱۴ و ۱۵ به نظر می‌رسد که جملهٔ ۱۴ دارای ابهام معنایی ظریفی است که جملهٔ ۱۵ فاقد آن است. قید «آرام» در جملهٔ ۱۵ می‌تواند منجر به دو تعبیر معنایی شود. در تعبیر اول «آرام» به کشیده‌شدن بی‌سروصدای زیپ کیف اشاره دارد و در تعبیر دیگر حاکی از حرکت آرام فردی است که زیپ را کشیده است. باید گفته شود که از منظر کمینه‌گرایی این ابهام ناشی از دو پوستهٔ فعلی است که منصوری (۱۳۸۴) بیشتر به این مسئله پرداخته است. لیکن جمله ۱۵ به‌نظر تنها از یک تعبیر برخوردار است که در آن قید «کاملاً» محمول

«خیس شدن» را توصیف می‌کند. نکته‌ای که می‌توان از این تفاوت در تعبیر میان این دو نوع قید برداشت کرد، این است که قیدی چون «آرام» به لایه مرکز تعلق دارد که از ویژگی‌هایی برخوردار است که قیدهایی چون «کاملاً» فاقد آن‌ها باشند. به عبارتی، به نظر می‌رسد امکان وجود چند خوانش برای قیدهای سطح هسته نباشد و علت این امر ممکن است این باشد که این قیده‌ها گستره معنایشان تنها هسته است و نمی‌توانند تأثیری در وضعیت موضوع‌ها در سطح مرکز داشته باشند و بنابراین نمی‌توانند همچون قیدهای سطح مرکز ایجاد چند خوانش بکنند.

باتوجه به شواهد ارائه‌شده تاکنون به نظر می‌رسد بتوان تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای را برای قیدهای فارسی در دستور نقش‌وارجاع به دست داد که عبارت‌اند از: قیدهای لایه هسته، مرکز و بند.

۵. ساختار منطقی قیدهای لایه‌های مختلف

تا اینجا قیدها در ارتباط با بازنمون نحوی‌شان بررسی شدند، درحالی‌که بازنمون معنایی نیز فرافکن دیگری در این دستور محسوب می‌شود و بنابراین به بازنمایی قیدها در ساختار منطقی‌شان نیز می‌پردازیم. قیدها در ساختار منطقی به صورت محمول‌های تک‌طرفیتی نمایش داده می‌شوند که بخش‌های مختلف ساختار منطقی را توصیف می‌کنند.

قیدهای زمان کل ساختار منطقی را به‌عنوان موضوع خود اتخاذ می‌کنند (Van Valin, 2005: 49). در ۱۶ جمله‌ای به‌همراه ساختار منطقی آن آمده است:

۱۶. دیروز خواهرم به تهران رفت.

(خواهرم، تهران) INGR be-at' & ((خواهرم) move.away.from.ref.point] و خواهرم Yesterday' (do')

قیدهای رفتار اساساً محمول‌های کنشی را توصیف می‌کنند. این در حالی است که قیدهای سرعت می‌توانند توصیف‌گر هرنوع محمول تداومی^{۳۲} باشند (Ibid). نمونه ۱۷ از این دست است:

۱۷. مهناز آرام در را باز کرد.

[(در) (BECOME open' CAUSE [(Ø) مهناز] (do' Elegant']

قیدهای نمودی به توصیف محمول پایه‌ای ایستا و یا کنشی می‌پردازند (Ibid). در نمونه ۱۸ جمله‌ای از این دست آورده شده است.
۱۸. لباس کاملاً خشک شده است.

BECOME (complete' (dried' (لباست)))

در مجموع، بازنمون‌های نحوی و معنایی برای قیدها در دستور میانه‌رو نقش‌وارجاع به نقش و صورت توأمان توجه دارد حاکی از آن است که این نظریه در توصیف و تبیین هرچه بهتر قیدها از کارایی مناسبی برخوردار است.

۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد تا درباره ساختار لایه‌ای قیدهای فارسی براساس دستور نقش‌وارجاع بحث شود. در این راستا شواهدی از رفتار قیدهای فارسی ارائه شد. جایگاه قید و تأثیرش در خوانش آن یکی از این شواهد است که نشان داد به هراندازه جایگاه قید در فاصله بیشتری از محمول جمله باشد سهم ارزیابی و نگرش گوینده در آن بیشتر به چشم می‌خورد و این مسئله به‌ویژه به ما در تشخیص قیدهای بند از قیدهای مرکز کمک می‌کند. محدودیت ترتیب از دیگر شواهد رفتاری قیدها است. چنانچه اصل ترتیب پیشنهادی در دستور نقش‌وارجاع رعایت شود، جملات خوش‌ساخت فارسی به دست می‌آیند و در صورت تخطی از این ترتیب، خوش‌ساختی جمله کاهش می‌یابد و نشان از تمایز زیرطبقات قیدی دارد. مؤلفه‌هایی که تنها خاص برخی از قیدها هستند، از جمله حساسیت نمودی قیدهای هسته و یا ابهام خوانشی برخی از قیدهای مرکز، نیز می‌توانند معیاری در شناسایی قیدهای لایه‌های مختلف به شمار آیند؛ به این شکل که حضور یک مؤلفه خاص، نشان‌دهنده قیدی معین است و فقدان آن مؤلفه موجب می‌شود ما آن قید را جزو دو نوع دیگر به شمار آوریم که البته با کمک آزمون رفتاری دیگری نهایتاً نوع قید را تشخیص می‌دهیم. در مجموع، تفاوت‌های رفتاری قیدها بیانگر آن است که نخست برای قیدها باید قائل به زیرطبقات شد و سپس با اتکا بر دستور نقش‌وارجاع، این طبقه بندی را سه‌گانه و شامل سه طبقه قیدی هسته، مرکز و بند دانست، و تأکید کرد که تقسیم‌بندی دوگانه قید فعل، قید جمله، قادر به تبیین همه قیدهای زبان فارسی نیست.

۷. پی‌نوشت‌ها

1. nucleus
2. core
3. clause
4. predicate
5. periphery
6. adjunct modifiers
7. operators
8. constituent projection
9. layered structure of the clause(LSC)
10. Mathesius
11. Ernst
12. scrambling
13. Plats and Ranking
14. Phillot
15. Lambton
16. Rubin chik
17. Forbes
18. Boyle
19. non-relational
20. directional
21. event quantification
22. modality
23. status
24. evidentiality
25. illocutionary force
26. pace adverbs
27. Ray Jackendoff
28. topicalization

۲۹. نشان‌دهنده ارزیابی گوینده از وضعیت گزار است.

۳۰. اینکه این قید را بیانگر گواه‌نمایی و یا وجهیت معرفتی بدانیم خود مسئله‌ای است که نیاز به تحقیق بیشتر دارد، اما از آنجاکه این قید، به‌نظر، ارزیابی گوینده را نسبت به میزان احتمال تحقق رخداد نشان می‌دهد و سهم وی در تعیین منبع خبر و یا نحوه کسب اطلاع کمتر است؛ بنابراین، بهتر است آن را جزو قیده‌های وجهیت معرفتی بدانیم؛ اما آنچه مسلم است ارتباط این قید با عملگرهای بند است.

۳۱. منصوری (۱۳۸۳) اسامی نفی از قبیل «عدم» و «فاقد» را جزو راهبردهای نفی گزاره‌ای در نظر می‌گیرد، ولی به نظر می‌رسد که این اسامی گزاره جمله را منفی نمی‌کنند، بلکه معنای نفی به گروه اسمی خود می‌دهند.

32. durational

۸. منابع

- باطنی، محمدرضا (۱۳۷۳). *توصیف ساختمان دستور زبان فارسی*. تهران: امیرکبیر.
- جعفری، آزیتا (۱۳۸۸). «بررسی افزوده‌ها در زبان فارسی براساس رویکردهای نقشی و صوری». *دستور*. ش ۵. صص ۱۲۸-۱۵۵.
- دانش‌پژوه، فاطمه و غلامحسین کریمی‌دوستان (۱۳۹۵). «مجهول در کرمانجی و سورانی بر پایه دستور نقش‌وارجاع». *دوماهنامه جستارهای زبانی*. د. ۷. ش ۲. صص ۴۷-۳۳.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۲). «قید جمله و قید فعل در زبان فارسی». *زبان‌شناسی*. س ۱۸. ش ۱ (پیاپی ۳۵). صص ۹۵-۱۰۰.
- رحیمیان، جلال (۱۳۸۱). *دستور زبان فارسی: صورت، نقش، معنا*. شیراز: دانشگاه شیراز.
- _____ (۱۳۸۵). «تحلیل نحوی و معنایی ادات در زبان فارسی». *دستور*. ج ۲. ش ۲. صص ۱۴۲-۱۶۰.
- _____ (۱۳۸۸). «تجزیه و تحلیل توزیعی، نقشی و معنایی گروه قیدی در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*. س ۱. ش ۱. صص ۱۱-۲۶.
- زندی‌مقدم، زهرا (۱۳۷۷). «قید، متمم، قیدواره: تحلیل زبان‌شناسان و کاربرد آن در زبان فارسی». *نامه فرهنگستان*. س ۴. ش ۲. صص ۱۴۸-۱۷۲.
- _____ (۱۳۸۸). «بررسی صوری و معنایی قید در زبان فارسی: با تأکید بر ویژگی‌های صوری آن». *دستور*. ش ۵. صص ۱۰۴-۱۲۷.
- شفایی، احمد (۱۳۶۳). *مبانی علمی دستور زبان فارسی*. تهران: نوین.
- صادقی، علی‌اشرف و غلامرضا ارژنگ (۱۳۵۶). *دستور زبان فارسی سال دوم متوسطه‌ی عمومی فرهنگ و ادب*. تهران: چاپخانه اقبال.

- غریبی، افسانه (۱۳۸۸). «هنوز: یک قید نمودی». *دستور*. ش ۵. صص ۱۷۱-۱۷۹.
- غلامعلی‌زاده، خسرو (۱۳۷۴). *ساخت زبان فارسی*. تهران: احیاء کتاب.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۴۲). *قید در زبان فارسی از نظر زبان‌شناسی تاریخی- تطبیقی*. پایان‌نامه دکتري زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۴۸). *دستور امروز*. تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۷۳). *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*. دانشگاه فردوسی مشهد. مشهد.
- _____ (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)*. تهران: سمت.
- منصورى، مهرزاد (۱۳۸۳). «نفي در زبان فارسی از منظر رده‌شناسی زبانی». *مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبائی*. ش ۶. صص ۳۳۹-۳۵۰.
- _____ (۱۳۸۴). «ساخت سببی زبان فارسی براساس طرح پوسته فعلی». *زبان و زبان‌شناسی*. س ۴، ش ۱. صص ۱-۲۶.
- _____ (۱۳۹۳). «بررسی جایگاه بی‌نشان قید حالت در زبان فارسی». *فصلنامه مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران. دانشکده ادبیات و علوم انسانی*. دانشگاه رازی کرمانشاه. س ۲. صص ۱-۱۹.
- ناتل‌خانلری، پرویز (۱۳۶۹). *دستور زبان فارسی*. ج ۱۰. توس. تهران.
- نی‌فر، نساء (۱۳۹۵). «بررسی معنایی، نحوی و کاربردشناختی سببی‌های مرکب در ترکی آذری». *دوماهنامه جستارهای زبانی*. د ۷. ش ۲. صص ۲۲۳-۲۴۳.
- نیسانی، مژگان (۱۳۸۹). *بررسی ساخت‌های اسنادی‌شده در زبان فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه اصفهان.

References:

- Bateni, M. R. (1986). *A Description of Persian Language Grammatical Structure*. Tehran: Amir Kabir Publications. [In Persian].
- Boyle, J. A. (1966). *Grammar of Modern Persian*. Porta Linguarum Orientalium.

- Boyle, J. A. (1966). *Grammar of Modern Persian*. Porta Linguarum Orientalium.
- Daneshpazhouh, F. & Gh. Karimi Dustan (2016). “Passive in Sorani and Kurmanji Kurdish based on Role and Reference Grammar”. *Language Related Research*. Vol.7, No.2. Pp.33-47. [In Persian].
- Ernst, T. (2002). *The Syntax of Adjuncts*. London: Cambridge University Press.
- Farshidvard, Kh. (1969). *Contemporary Grammar*. Tehran: Safi Alishah Publications. [In Persian].
- ----- (1963). *Adverbs in Persian based on Historical Linguistics*. Ph.D Dissertation. University of Tehran.
- Forbes, D. (1876). *Grammar of the Persian Language*. London: Wm. H. Allen & Co.
- Gharibi, A. (2010). “Hanuz: an aspectual adverb in Persian”. *Grammar: Journal of the Academy of Persian Language and Literature*. No.5. Pp.171-179. [In Persian].
- GholamAlizade, Kh. (1996). *The Structure of Persian*. Tehran: Ehya Ketab. [In Persian].
- Jackendoff, R. S. (1972). *Semantic Interpretation in Generative Grammar*, Cambridge: MIT Press.
- Jafari, A. (2010). “Adjuncts in Persian: formal and functional approaches”. *Grammar: Journal of the Academy of Persian Language and Literature*. No.5. Pp. 128-1155. [In Persian].
- Lambton, A. K. S. (1974). *Persian Grammar*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Mansouri, M. (2005). “Causative constructions in Persian based on VP shell”. *Language and Linguistics*. Vol.4(1). Pp.1-26. [In Persian].
- ----- (2015). “The unmarked position of manner adverbs in Persian”. *Journal of Language and Western Iranian Dialects*. Vol.1(2). Pp.1-19. [In Persian].

- -----.(2004). “A Typological study of negation in Persian”. *The Proceedings of the 6th Conference of linguistics*.Pp.339-350. [In Persian].
- Mathews, P. H. (1981). *Syntax*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Meshkatodini, M. (1994). *Persian Grammar based on Transformational Approach*. Mashhad: Ferdowsi University Publication .[In Persian].
- ----- (2005). *Persian Grammar*(Lexicon and Merges). Tehran: SAMT.
- Nabifar, N. (2016) “The study of semantic, syntactic and pragmatic features of Azeri Azeri Turkish Complex Causatives”. *Language Related Research*. Vol.7, No.2. Pp. 223-243. [In Persian].
- Natel Khanlari, P. (1995). *Persian Grammar*. Tehran:Tous. [In Persian].
- Neisani, M. (2010).*The Study of Cleft Constructions in Persian*. M.A Thesis.University of Isfahan. [In Persian].
- Phillot, D. C. (1910). *Higher Persian Grammar*. Calcutta: Calcutta University Press.
- Platts, J. T & G. S. A. Ranking (1911), *A Grammar of the Persian Language*. Oxford: Clarendon Press.
- Rahimian, J. (2002).*Persian Grammar:Form, Function and Meaning*.Shiraz: Shiraz University Press.
- ----- (2005). “Syntactic and semantic analysis of adjuncts in Persian”. *Grammar: Journal of the Academy of Persian Language and Literature*.No.2. Pp. 142-160. [In Persian].
- ----- (2007). “How complements differ from adjuncts in Persian”. *Rask*. Vol. 26. Pp. 33-55.
- Rasekhmahand, M (2003). “Sentence adverbs versus verb adverbs in Persian”. *Iranian Journal of Linguistics*. Iran University Press.No.35. Pp. 95-100 [In Persian].
- Rezai, V. (2003). *A Role and Reference Grammar Analsis of Simple Sentences in Farsi (Modern Persian)*. Ph.D. Thesis. Iran: Isfahan University.

- Rubinchik, A. (1971). *The Modern Persian Language*, Moscow: NAUKA Publishing House.
- Sadeghi, A. & G.H. Arzhang (1978), *Persian Grammar for High School Students*. Tehran: Eqbal Publication. [In Persian].
- Shafaei, A. (1985). *Scientific Principles of Persian Language Grammar*. Tehran: Novin Publications. [In Persian].
- Van Valin, R. (2005). *Exploring the Syntax-Semantics Interface*. Cambridge: Cambridge University Press.
- ----- (2001). *An Introduction to Syntax*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Van Valin, R. (2005). *Exploring the Syntax-Semantics Interface*. Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- Zandi Moghadam, Z. (2009). “Adjuncts, complement and adverbials”. *Name-ye Farhangestan*. Vol4.No.2. Pp.148-172. [In Persian] .
- ----- (2010). “A formal and semantic study of adverbs in Persian:with emphasis on Formal characteristics”. *Grammar: Journal of the Academy of Persian Language and Literature*.5.Pp.104-127. [In Persian] .